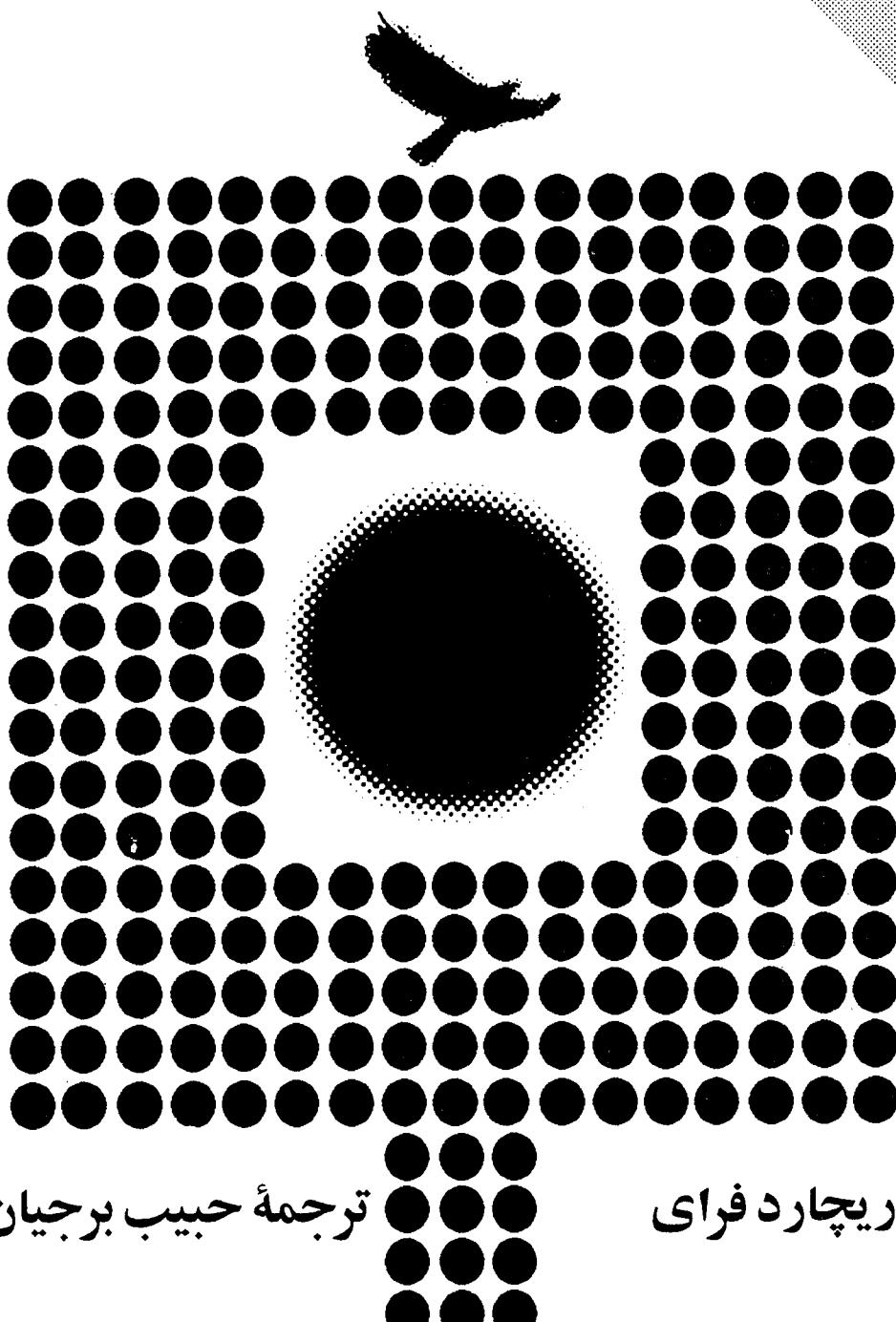


# گذری در جغرافیای تاریخی آسیا مرکزی



ترجمه حبیب بر جیان

ریچارد فرای

این مقاله ترجمه‌ای است از فصل نخست تألیف تازه ریچارد فرای، به نام میراث آسیای مرکزی،<sup>(۱)</sup> کتابی که تاریخ این سرزمین ایرانی زبان را از آغاز تا استقرار ترکان در سده چهارم هجری در بر می‌گیرد.

به رغم وجود منابع دیگر در زمینه جغرافیای تاریخی آسیای مرکزی، این نوشته از اهمیت خاص برخوردار است. مؤلف دانشمند، آنچه را که در نتیجه عمری مطالعه در ژرفای حافظه‌اش رسوب کرده، به قلم آورده و بسا که در هنگام نگارش این فصل جز نقشه‌ای پیش روی نداشته است. بنابراین، مقاله از زوائد و حاشیه‌پردازی تألفاتی که صرفاً از گردآوری مطالب حاصل می‌شود، خالی است و تنها نکاتی را برجسته و مشروح می‌کند که برای درک و

---

1. Richard N. Frye, *The Heritage of Central Asia: From Antiquity to the Turkish Expansion*, Princeton, 1996; Chapter 1: "Geographic Realities," PP.

هضم تاریخ این خطه ضروری است. این که با وجود پختگی اندیشه و اشراف نویسنده به موضوع، گاه مطلبی مکرر می‌شود یا پریشانی اندکی در نظام مقاله به چشم می‌خورد، از همین روش آزاد و بی‌تكلف مؤلف سرچشمه می‌گیرد. اهمیت مقاله بویژه در وسعت دامنه زمانی (از پیش از تاریخ) و توجه به دگرگونی‌های طبیعت سرزمین مورد بحث و نیز گستردگی حیطه جغرافیایی آن است که دو پاره غربی و شرقی آسیای مرکزی را در بر می‌گیرد و مقایسه می‌کند.

برای مزید فایده پیوست دوم کتاب؛ «نام‌های جغرافیایی» (ص ۲۴۳ تا ۲۴۵) نیز ترجمه و به پایان مقاله افزوده شد. سه نقشه ضمیمه مقاله از کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی (تالیف لسترنج، ترجمه محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷) است که تا حدی ضعف کیفیت نقشه‌های کتاب فرای را جبران می‌کند.

### مترجم

\* \* \*

آسیای مرکزی رشته‌کوه‌هایی دارد که با جبال هیمالیا پهلو می‌زند و بیابان‌هایی دارد که در آنها ماسه و نمک در هم آمیخته و به اندازه هر کویر دیگر خشک و بی‌بار است. لیکن در عین حال دره‌های خرم و واحه‌های حاصل خیز بسیار در آن یافت می‌شود. در تاریخ این سرزمین پهناور که از ایران تا ولایت «گان سو»ی چین دامن گسترده است، بیش از هر چیز از همین آبادی‌های خرد و کلان‌گفتگو می‌شود.

حتی جلگه‌های فراخی چون فرغانه و ایلی<sup>(۱)</sup> را می‌توان به عنوان واحه‌های کلان محسوب داشت، گو اینکه مرز آنها به جای بیابان کوهستان است. ولی در چنین مواردی، می‌توان نواحی وسیع را مشتمل بر تعداد زیادی خُرد واحه به شمار آورد، زیرا حدفاصل این گونه آبادی‌ها از یکدیگر پاره‌های کویر و اراضی بایر است.

به هر تقدیر، دورنمای زندگی در واحه در تمامی این نواحی یکسان است: گسترش زمین‌های دایر بیش از همه مرهون آبیاری بوده است و تنها با حفر ترעהهای آبرسانی منشعب از رودهاست که زراعت در حاشیه کوه و بیابان امکان پذیر شده و به اسکان اقوام در این پاره زمین‌های پرحاصل منجر گشته است.

هرچند نواحی مسکونی آسیای مرکزی به اندازه جلگه‌های نیل و دجله و فرات و سند برای زندگی یکجانشینی و حیات مدنی مساعد نیست، لیکن از دوران نوسنگی به بعد در آسیای مرکزی شرایط مناسب برای جذب اقوام و رواج معیشت روستایی و دامپروری فراهم آمد. با وجود آنکه رودخانه‌های آسیای مرکزی به دریاچه‌های داخلی منی‌ریزند (و نه مانند سند و رودهای چین به اقیانوس)، در گذشته دور چند و چون نواحی مسکونی و رودهای آن سرزمین تغییر نمایانی از خود نشان نداد.

با این همه یک تفاوت ظریف میان آسیای مرکزی و جاهای دیگر هست. در طی زمان مصرف آب رودهای آسیای مرکزی باعث

دشواری‌هایی شد که مهم‌تر از همه فرسایش خاک و رسوب نمک براثر کشاورزی بی‌امان بوده است. آثار برجای مانده از دهکده‌های باستانی در صحرای تکله مکان سین کیانگ (= ترکستان شرقی = اویغورستان)، یا در حواشی بیرونی واحه بخارا، حاکی از یک تعادل ظریف و شکننده زیست محیطی است میان اراضی حاصل خیز مزروعی و بیابان پیرامون و این خود یک خصیصه بارز جغرافیای آسیای مرکزی است.

بهره‌جویی و بهره‌بندی آب در این خطه از جهان، از کهن‌ترین ایام، از وظایف اساسی دولت‌ها و هم از علل و اسباب عمدۀ منازعات اجتماعی بوده است. این معنی نه تنها در خصوص زارعان، بلکه در مورد دامپروران نیز مصدق دارد، چون خشک‌سالی موجب تباہی مراتع و هلاکت احشام می‌شد و گاه می‌شد که کوچ‌هایی دست‌جمعی را در مقیاس وسیع دامن می‌زد. از قرار معلوم در روزگاران پیش از تاریخ، کمبود مایحتاج زندگی سبب اصلی حرکت‌های قومی بود - بیش از آنکه سلطه‌جویی عامدانه بر دیگران اسباب مهاجرت را فراهم آورد. از این که بگذریم، فرض ما براین است که در زمان‌های پیش از تاریخ عدد نفوس اندک بوده و زمین کافی در اختیار بیشتر اهالی آسیای مرکزی قرار داشته و حوائج اولیه جماعت‌ها را برآورده می‌کرده است. لذا ترک وطن و روانه شدن فرد یا دسته‌ای را به دور دست‌ها فقط حادثه‌جویی یا طلب جاه و مال بر می‌انگیخت. لازم است مختصر توضیحی در باب این موطن‌ها داده شود.

در این نکته تردیدی نیست که آدمیان نخستین از فنون و ابزاری که

بهره‌برداری مستقیم از آب جیحون یا سیحون را برآورده سازد، بی بهره بودند. ابداع چرخ چاه و کندن ترمه و تدارک افزار برای حفر مجاری آب، همه در دوره‌های بعدی روی نمود. شاید به همین علت باشد که سکونت در سواحل رودهای بزرگ، مگر بندرت، مسبوق به پیش از تاریخ ۱۰۰۰ قبل از میلاد نیست. چنین می‌نماید که بدوي ترین فعالیت‌های زراعی از دلتای رودها آغاز شده باشد، چه در حیطه دلتا شبکه‌های طبیعی آب در زمین تخت پراکنده است و آبیاری را آسان می‌سازد. برای روشن شدن مطلب لازم است به جغرافیای یکایک نواحی آسیای مرکزی عطف توجه نماییم.

اگر بنا باشد با کوه شروع کنیم، آنگاه فلات پامیر که با چهار هزار متر بلندی ایش «بام‌جهان» خوانده می‌شود، موقعی مرکزی در منطقه خواهد داشت. دنباله فلات پامیر، رشته‌تنومند هیمالیا در شرق، رشته‌های اصلی تیان شان و کونلون<sup>(۱)</sup> در شمال و شمال شرق و هندوکش در غرب با داشتن یخچال‌های دائمی در ارتفاعات پوشیده از برف‌شان، هرکدام سرچشمۀ رودهایی زندگی بخش‌اند که آب دره‌ها و دشت‌ها را تأمین می‌کنند.

آدمیان نخستین در غارهایی می‌زیستند که در نزدیکی نهر یا رود قرار داشت، اما تعیین این که در چه زمان و مکانی گذران بدوى ایشان به اقتصاد دامپروری و کشاورزی متتحول شد، فقط با حدس و گمان

ممکن است و بس. از روی منطق می‌توان حکم کرد که مساعدترین اقلیم و حاصل خیزترین خاک، نخستین یکجانشینان را به خود جلب می‌کرده است و چنانکه گذشت، چنین جایی شاید جز مصب رودخانه‌ها نمی‌توانست باشد که در همواری حوضه آنها آب در طرفین رود شاخه شاخه می‌شود.

جوی‌های متعددی که از کوه‌های هندوکش به سوی شمال و از بلندی‌های حصار به سوی جنوب سرازیر است، سرزمین بلخ را که میان این دو سلسله جبال جای گرفته، به مکان دلخواهی برای اسکان دائمی تبدیل کرده است. اگر چه تابستان بلخ گرم و زمستانش سرد است، لیکن به سردی نواحی شمال کوه‌های حصار نیست، افزون بر این که خاک بلخ در باروری زیانزد است. پیش از آنکه جماعت‌های مسکون به دره‌های سرخان دریا و کافرنهان و وخش و قزل آق سو کوچ کنند، بساکه بالا آب جیحون (که «پنج» نامیده می‌شود) در تصرف جوامع صیاد بوده باشد. این احتمال نیز بسیار است که بعدها چراگاه‌های پرعلوفه دره سرخاب و شاخابه‌های کافرنهان (میان رشته حصار - آلتای در شمال و بلندترین قله‌های سوروی سابق در جنوب) به تملک عشاير درآمده باشد. با این حال، دره‌های باریک منفرد تاجیکستان شرقی گویا مأمن کسانی بوده که به علل مختلف از خانه و کاشانه خود در دشت‌ها دل کنده و در شکستگی‌های کوه پناه گرفته بودند، و گرنه مشکل می‌توان پذیرفت که سکونت در این دره‌هانه از بد حادثه، بلکه فارغ از هرگونه درماندگی و اضطراری اختیار شده باشد.

هرگاه رو به جانب شمال از سُرخان دریا بگذریم و رشته حصار را به سوی قَشقه دریا بشکافیم، از ناحیه بلخ بروون رفته به قلب سغد باستان خواهیم رسید و از آن هم شمالی‌تر، از فراز یک رشته کوه کوتاه‌تر، دره زرفشان را خواهیم دید. مساکن باستانی کنار دورودخانه قشقه دریا و زرفشان گواهی است بر زندگی بسیار قدیم در این دره‌ها. بقایای انسان نئاندرتال در نزدیکی سرخان دریا یافت شده، اما بشرغarnشین عصر حجر در هر حال بیرون از شمال این گفتار است. در عصرهای بعدی است که مکان‌هایی چون ایرکورگان<sup>(۱)</sup> (تپه‌ای بزرگ در نزدیکی قرشی در قشقه دریا که بخشی از آن حفاری شده) به شکوفایی می‌رسد.

از آنجاکه آب در زندگی اهالی آسیای مرکزی نقش مهمی داشته است، دور نیست که کهن‌ترین آبادی‌ها در نزدیکی رودهایی نطفه بسته باشد که استفاده زراعی از آب آنها آسان بوده است: اراضی کوهپایه‌ای واقع در ساحل رودهایی که در ایام طغیان بهاری از آب پوشیده می‌شد، یا از این هم بهتر مصب و پایان آب رودهایی که به دریا نمی‌ریزند، به نظر می‌رسد در زمرة باستانی‌ترین بودباش‌ها باشند. در واقع هم باستان‌شناسیان به کشف نقاط مسکونی بسیار کهنی کامیاب شده‌اند که در مصب رودهای مرغاب و تجن و در واحد مرو (که در پهنه آن آب رودخانه پراکنده می‌شود) واقع بوده است. همین معنی درباره رودهای قشقه‌دریا و زرفشان راست می‌آید. در

ترکستان شرقی نیز رودهای بسیاری به سوی کویر تکله مکان جریان دارد که با رسیدن به بیابان منشعب می‌شود. بزرگترین رود آنچا تاریم نام دارد. همچنین رد پای آبادی‌های بسیار قدیم در دل کویر یافت شده که روزگاری از آب نصیبی داشتند، ولی امروز آب پیش از رسیدن به مصرف می‌رسد.

ترعه‌های کم عمق بدوى جای خود را به کاریز یا قنات (آبراهه زیرزمینی) و چرخ چاه داد، فنونی که قدمت‌شان از آغاز هزاره نخست قبل از میلاد فراتر نمی‌رود و به منظور پیشگیری از تبخیر آب در آبراهه‌های روباز ابداع شده بود.

با افزایش جمعیت، مردم به جانب شمال و نواحی کوهستانی که گذران دشوارتری را ایجاد می‌کرد، مهاجرت کردند. بنابراین اسکان در جلگه فرغانه و در ناحیه‌ای که امروز جنوب فرقیزستان و قزاقستان است، نسبت به اراضی جنوبی‌تر در بلخ (طرفین آمودریا)، احتمالاً زمانی دیرتر صورت پذیرفت. همین طور در شمال، جلگه «ایلی» زمانی مسکون شد که از استقرار آبادی‌های جنوب حوضه تاریم دیرزمانی می‌گذشت. آب و هوای مساعد و وجود آب، شرایط عمدۀ زندگی یکجانشینی در آسیای مرکزی بود. در همه جای این اقلیم تابستان‌های گرم و زمستان‌های سرد حکم فرماست، لیکن سازگارترین نقاط مسکونی در جوار رشته کوه‌هاست که پناهگاه موافقی برای گریز از بادهای گزندۀ سیبری در زمستان و گرمای طاقت‌فرسای تابستان است.

آسیای مرکزی سرزمین واحدها بوده و هست که در آنها منظرة

کوهسار و کویر از دور یا نزدیک همیشه نمایان است. بعضی از واحه‌ها مانند شهر بخارا و پیرامون آن چندان پهناور بود که دهکده‌های بسیاری را در خود جای می‌داد. با این حال در بسیاری موارد، دانسته نیست که چه اندازه از یک واحه طبیعی است و کدام قسمت‌ها دشت‌های بایر و بیابان‌هایی است که به دست بشر آباد شده است. همین قدر روش است که در اکثر واحه‌ها تلاشی بی‌گیر و تعطیل ناپذیر لازم بوده تا از هجوم ریگ و ماسه و ضایع شدن کشتزارها جلوگیری شود. باروی طولی به نام «کمپیردوال» یا «کمپیرک» [= پیرزنک] که گردآگرد واحه بخارا کشیده شده بود و دیوار دیگری محیط بر واحه مرو، بیش از آنکه منظور دفع تجاوز عشایر را اداکند، سدی بود در برابر هجوم ریگ روان. البته چراگاه نیز در تمامی آسیای مرکزی وجود داشت و حضور توده‌های گله و رمه چشم انداز دائمی آن خطه بود.

دشت‌های قراقستان و کوهپایه‌های آلتایی و تیان‌شان و دیگر رشته کوه‌ها از دیرین‌ترین ایام، طبیعت مساعدی برای گذران ایلیاتی داشتند. از چه زمانی داد و ستد میان دامداران و روستانشیان دایر شد، موضوعی قابل بحث است؛ نهایت می‌توان گفت که این ارتباط بیش از آنکه دوستانه باشد خصوصت‌آمیز بود. پاره‌ای از جلگه‌ها فقط معیشت عشایری را اقتضا می‌کرد و مناسب کشت و برز نبود. از آن جمله است جلگه آلای - حصار در میان کوه‌های تاجیکستان کنونی و کوهپایه‌های شمالی گُپت داغ در ترکمنستان؛ رشته کوه‌های بلند محذوری به شمار می‌آمد، هم برای عبور طوایف دامپرور و هم در

برابر کاروان‌های بازرگانی. با این حال آز و نیاز، هردو صنف گله‌دار و بازرگان را، خواه به منظور برآوردن قوت لایمود، خواه کسب سودهای کلان، به خطر کردن و دل به کوه و صحرا زدن وامی داشت. آسان‌ترین و شاید قدیم‌ترین راه‌ها از شرق به غرب در آسیای مرکزی از گانسو به جونگاریا<sup>(۱)</sup> در شمال رشته جبال تیان‌شان (واقع در شمال سین‌کیانگ) و سپس به واسطه دره ایلی به جانب مغرب پیش می‌رفت و از اینجا یا کماکان رو به غرب فراخنای مرغزارهای شمالی را می‌پیمود تا به دریای سیاه برسد و یا برای رسیدن به حوضه سیحون و جیحون به سوی جنوب منحرف می‌شد. در سین‌کیانگ جنوبی جاده اصلی از گانسو به ختن و کاشغر می‌رفت و پس از دور زدن کویر و پشت سرنهادن کوه‌های بلند به جلگه فرغانه می‌رسید. راه‌های دیگری هم از کاشغر به جانب غرب وجود داشت، مانند جاده‌ای که از ارتفاعات پامیر به وخار می‌رسید. البته این راه‌ها بسیار دشوارگذر بود و جز هنگامی که راه‌های شمالی به سبب فراوانی راه‌زنان یا بی‌ثباتی سیاسی به مخاطره می‌افتداد، مورد استفاده کاروان‌ها قرار نمی‌گرفت. جاده وخار را مارکوپولو در اواخر سده سیزدهم میلادی پیمود، منتهای هیچ‌گاه راه اصلی به چین تلقی نمی‌شد. راه‌های آسیای مرکزی به هندوستان نیز هیچ آسان‌گذرنبود و نایابی آب و نان در بلندی‌های دور افتاده‌ای چون تبت و چترال یا راه جلگه سند مسافران را در رعب و وحشت می‌افکند. شاید بیش از هر

عامل دیگر، جغرافیا از قدیم الایام در حیات فرهنگی و سیاسی آسیای مرکزی دخالت داشته باشد. طرح جغرافیایی آسیای مرکزی را به صورت زیر می‌توان ترسیم کرد.

چنانچه از غرب آغاز کنیم و سپس آهنگ شرق و شمال نماییم، دهستان باستان که همان ترکمنستان فعلی است، نخستین واحد جغرافیایی مورد بررسی ما خواهد بود که در عین حال یک واحد فرهنگی نیز بوده است و بیش از همه با سرزمین‌های جنوب خود سروکار داشته است. اگر چه سلسله جبال کپت‌داغ میان دهستان و خراسان [امروزی] حائل است، معبر میان این دو سرزمین همیشه آسان‌گذر بوده است و هرگاه بیابان قراقوم در شمال نبود، هردو سرزمین را می‌شد پاره‌های یک واحد بزرگتر به شمار گرفت. عشاير سرگردان دشت‌های شمالی اگر چه غالباً به اراضی واقع در شمال رشته‌کوه مزبور دست‌اندازی و تجاوز می‌کردند، دامنه نفوذ و تأثیرشان در جنوب بسی کمتر بود.

در مشرق دهستان هیچ مانع طبیعی برای دسترسی به واحه مرو وجود نداشت. مرو به حکم موقع جغرافیایی اش از همه طرف با پیرامون خود مرتبط بود، این است که در طول اعصار همواره کانونی معتبر بود و کاوش‌های باستان‌شناسی بر ثروتی که از فلاحت و بازرگانی این واحه بزرگ به دست می‌آمد، گواه است. دهانه یا مصب هریرود (تجن) و مرغاب، احیاناً نخستین مساکن بشر در این بخش از آسیای مرکزی بوده است. ترעהهای آبیاری این نواحی، احتمالاً زودتر از جاهای دیگر آسیای مرکزی دستخوش تحول شد و به توسعه

کشاورزی یاری رسانید. این واحه‌ها هرچند که از لحاظ تجاری با چهار سوی جغرافیایی در پیوند بود، از نظر فرهنگی بیش از همه از فلات ایران (در جنوب) تأثیر می‌پذیرفت.

در مشرق مرو ریگزاری به مسافت دویست کیلومتر تا آب جیحون امتداد دارد. این کویر اگر چه به هیچ روی عبورناپذیر نبود، اما در طول تاریخ سرحدی بود میان فلات ایران و آسیای مرکزی که با واحه بخارا شروع می‌شد. ناحیه اساساً بیابانی ڈهستان مسبکن پارتیان بود که کانون نخستینشان نِسا در غرب عشق‌آباد امروزی قرار داشت. با این حال این پرسش را می‌توان مطرح کرد که آیا کاوشهای فراوان یا استان‌شناسنگی، منطقه‌یاد شده را در مقایسه با سایر مناطق آسیای مرکزی که از این کاوشهای بزرگ‌تر بوده‌اند، زیاده پراهمیت جلوه نداده است؟

هرگاه دنبال هریرود و مرغاب را بگیریم و به نواحی جنوبی از ڈهستان قرون وسطی تا سیستان سفر کنیم، سرزمینی را خواهیم یافت که شهرهایی چون مشهد و هرات و بیرجند و سبزوار و فراه و زابل را در بر می‌گیرد و از وحدت فرهنگی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است، چنان‌که آن را دالان یا گذرگاه ایران شرقی می‌توان نامید. این خطه، در گذرگاه تاریخ، تنها از راه کویر لوت و دشت کویر به ایران غربی پیوند می‌خورد و هم سلطه سیاسی آن را می‌پذیرفت. در اینجا قنات و آسیای بادی (برای بیرون کشیدن آب از چاه) فراوان یافت می‌شود، ولی قدمت آن دانسته نیست. دهانه رودخانه هیرمند به هامون (که بسته به فصل سال دریاچه یا نیزار است) می‌ریزد و، همانند مرو در

شمال، از اولین نقاط مسکونی به شمار می‌رود. کوهستان هندوکش در افغانستان حالیه سرچشمۀ هریرود و هیرمند و ارغنداب است و ظاهراً در زمانی دیرتر از اراضی هموار آباد شده است. بازرگانی، یا مهم‌تر از آن، جست و جوی پناهگاه برای فرار از ستم دولت‌های مستقر در اراضی مساعدتر، لابد علل و اسباب اصلی سکونت در دره‌های مرتفعی چون بانیان و غزنی بوده است. دره‌های کابل تا کوه‌دامن را سرحد ایرانیان و هندیان بایستی تلقی کرد که در زمان‌های قدیم، فرهنگ هندی در آن چیرگی داشت. رشتۀ بلند هندوکش چندان گذراناپذیر بود که ایرانیان باستان آن را «فراتر از عقاب» نام نهاده بودند: *Pairi Uparisaena* در اوستا و *Paropamisus* در زبان یونانی. کوه‌های واقع در شمال کابل امروزی مرز میان رودهایی بود که از جنوب به سند و از شمال به جیحون می‌ریخت. نواحی کوهستانی افغانستان امروز، دره‌های پیوستۀ کابل تا کوه‌دامن از بزرگترین و حاصل‌خیزترین اراضی کشاورزی بود. برای دست‌اندازی به همواری‌های هندوستان بایستی ابتدا براین منطقه استیلا یافته، آن را پایگاه قرار می‌دادند.

در فاصله میان شمال هندوکش و جنوب رشتۀ جبال حصار سرزمینی است که جیحون از میانش می‌گذرد و در روزگار باستان بلخ (باکتریا) نامیده می‌شد. حدود جنوبی آن ناحیه کوهستانی بدخشان و پامیر است، حال آنکه در مغرب آن صحرای قراقوم است که باریکه‌ای از آن رو به جنوب شرقی خمیده و شهرهای مرو و بلخ (مرکز باکتریا) را از هم جدا می‌کند. در جانب شمال، دره‌های نهرهای

بسیاری که به جیحون می‌ریزند، جویندگان زمین را به خود جلب می‌کرد. اگر چه جیحون بلخ را به دو پاره شمالی و جنوبی تقسیم می‌کرد، باری مانع یکپارچگی فرهنگی این سرزمین نمی‌شد. یونانیان، بلخ را سرزمین هزار شهر می‌خواندند. وجود تعداد فراوان پشته‌ها و تپه‌های واقع در دره سرخان دریا و همواری‌های شمال افغانستان، مؤید این نام‌گذاری باستانی است.

آسان‌ترین راه از بلخ به طرف شمال، از فراز رشته‌های کم ارتفاع به سوی دره قشقه‌دریا، از تنگه‌ای به نام «دروازه آهنین» در نزدیکی آبادی دریند می‌گذشت. این تسمیه شاید اشاره‌ای باشد به دروازه غول پیکر نصب شده در دیواری که کوشانیان برای محافظت امپراطوری خود از دستبرد طوایف شمالی کشیده بودند. رودهای قشقه‌دریا و زرفشان هردو در کوهستان شرقی سرچشم می‌داشتند و پیش از آنکه به جیحون برسند از آب تهی می‌شدند. اینجا بخش جنوبی موطن سغدیان بود، قومی که پسین بازماندگانشان هنوز در دره‌ای دور از دسترس می‌زیند که نهر یغناپ در تاجیکستان کنونی در آن جاری است.

دل زمین‌های سغدی‌نشین، دره رود زرفشان بود که بر ساحل و هم در انتهای آن یعنی واحه بخارا آبادی‌های باستانی بسیار برقرار بود. در دوران تاریخی، آب این رودخانه پیش از آنکه به جیحون برسد، در پهنه دلتای وسیعی در خاک فرو می‌رفت. بیشتر سطح دلتا را زمین باتلاقی می‌پوشاند که جای مناسبی برای شکار و صید ماهی بود، اما کشاورزی در بستر دلتا خشکاندن خاک و زه‌کشی گستردۀ‌ای را ایجاد

می‌کرد. این امر محتاج نظام آبیاری سازمان یافته‌ای بود که ایجادش فقط از عهده دولت‌های نیرومند ساخته بود. این طور می‌نماید که چنین سازمانی پیش از عهد اسکندر مقدونی هنوز به وجود نیامده بود. شهر مرکند یا سمرقند امروزی که افراسیاب هم خوانده می‌شد، از ایام قدیم مهم‌ترین شهر سغدیان بود. سمرقند با گذشت ایام، موقع سوق الجیشی و بازرگانی خود را همچنان محفوظ داشت، چه در ملتقای راه‌هایی واقع بود که به هر سو کشیده می‌شد.

میان شهر باستانی سمرقند و جلگه سرسبز فرغانه وادی بایری هست که در بین زائده‌ای از رشته‌جبال تیان‌شان (در شمال) و رشته ترکستان (در جنوب) تا حد تنگه‌ای باریک می‌شود. میان این دو رشته‌جبال و بر ساحل سیحون، شهر خجند ارمیده است؛ دروازه‌ای که به روی خاک زرخیز بخش شرقی فرغانه گشوده می‌شود. در جنوب غربی خجند و در شیب شمالی کوه‌های ترکستان، اسرрошنه واقع است که تا فراسوی کوه‌ها تا بالا آب و سرگه زرفشان گستردۀ است. جلگه فرغانه را، از شمال و جنوب، کوه‌های بلند در آغوش گرفته‌اند و نهرهای فراوان و یک رود بزرگ سیرابش می‌کنند. در فرغانه مهاجرنشینان سغدی وطن کرده بودند و بازرگانان قوم از راه این جلگه به چین و مغولستان سفر می‌کردند.

هرگاه کرانه سیحون را رو به جانب ریزشگاه آن، دریاچه آرال، در پیش گیریم، در میانه راه، به دشت چاج خواهیم رسید، همان تاشکند کنونی، که از قدیم‌ترین روزگاران خطه‌ای آباد بوده است. برخی از دره‌های کوهستانی در سمت مشرق چاج مراتع وسیعی دارند که

عشایر را به خود جلب می‌کرد، در حالی که مغرب چاج بیابان است. از ایام قدیم سعدیان در چاج مسکن گزیده و سنن و زبان خویش را به آنجا آورده بودند.

در جنوب دریاچه آرال سرزمین خوارزم است، محاط در بیابانی که آن را از دیگر مناطق جدا می‌کند. همین موقع خاص جغرافیایی به تشکیل پادشاهی مستقل و مرکزگرا در خوارزم امکان داد. مسئله تغییر مسیر جیحون بیش از یک قرن است که دانشمندان را به خود مشغول داشته است. بنابر نتایج حاصل از باستان‌شناسی، آب جیحون از طریق اوزبکی<sup>(۱)</sup> به بحر خزر می‌ریخته یا آنکه تنها به آن خلیج می‌رسیده است. در سده‌های هفتم قبل از میلاد تا چهارم میلادی، آب جیحون فقط به دریاچه آرال می‌ریخت. در دورانی که رودخانه ظاهراً به سوی بحر خزر جریان داشته، کالاهای قفقازی - چنان که شواهد باستان‌شناسخانی آن در دست است - به بازار خوارزم می‌رسیده و در اینجا داد و ستد می‌شده است.

اراضی وسیع واقع در شمال و شمال غربی چاج (تاشکند) و خوارزم را بیابانی فرا می‌گرفت که به دشت‌های مرغزاری (استپ‌های) قزاقستان و روسیه جنوبی می‌پیوست. هر قبیله‌ای که از این دشت‌ها آهنگ جنوب داشت، به جای آنکه بی‌واسطه از جنوب راهی خوارزم شود، معمولاً اول به سمت غرب حرکت می‌کرد تا به سیحون و چاج می‌رسید.

۱. Uzboi [منقلالاغ جغرافیانویسان قدیم؟]

نواحی شرقی و شمال شرقی چاچ و شمال دریاچه ایسیک (ایسیک کول) پوشیده از چراگاه بود و در آن آثار چندانی از آبادی‌های باستانی یافت نشده است. اما در دره‌های کوهستانی تیان‌شان و در دره ایلی نشانه‌هایی از کشاورزی دیرین هست، گوینکه ناحیه ایلی هنوز برای باستان‌شناسان روی هم رفته ناشناخته مانده است. همچنین از سرایشی‌های جنوبی کوه‌های آلتایی و جونگاریا در حال حاضر اطلاع زیادی در دست نیست و هنوز حفریات باستان‌شناسی بسیار لازم است تا پرتوی روشنگر بر تاریخ آن صفحات افکنده شود. در فراسوی آلتایی، سیبری و مغولستان واقع است، سرزمین بیشه‌ها و دشت‌هایی که البته بیرون از بحث حاضر قرار می‌گیرد.

سرانجام به سین‌کیانگ می‌پردازیم. بیابان پهناور تکله‌مکان در حوضه تاریم را یک رشته واحدهای کلان در حواشی شمالی و جنوبی احاطه کرده است. در دامنه‌های شمالی تیان‌شان در نزدیکی شهر اورومچی امروزی بِشمالیغ<sup>(۱)</sup> پایتخت اویغورها، جای داشت. در این ناحیه هم اثری از آثار دهکده‌های بسیار دیرین نمی‌توان یافت، گوینکه کاوش‌های زیرخاکی اندک به اظهار نظر قطعی وفا نمی‌کند. اما در جنوب این کوهستان واحه حاصل خیز و پست طُرفان قرار دارد که در آن آثار باستانی چشم‌گیری در اوایل سده بیستم کشف شد. ویرانه‌ها فراوان است، اما برای پرده‌برداری از تاریخ باستانی این واحه،

کاوش‌های اصولی و سازمند ضرور می‌نماید. طرفان تابستان‌های سوزان دارد، بنابراین برای جلوگیری از تبخیر و تبدیر آب کوهساران به حفر قنات مبادرت می‌شد. در مشرق طرفان واحه هامی<sup>(۱)</sup> یا کمول<sup>(۲)</sup> و پس از آن بیابانی است که تا معبر گانسو - دروازه چین - دامن گستردہ است. در نزدیکی گانسو غار معروف بودایی دون‌هوانگ (Throano) یا بطمیوس) جای گرفته است.

در مغرب طرفان سلسله‌ای از خرد واحه‌ها به ناحیه بزرگ کوچا می‌انجامد که روزگاری کانون مهم بوداییان شمرده می‌شد. در شمال کوچا، در پیرامون غار باستانی قزل وبای<sup>(۳)</sup> امروزین، زراعت رواج داشت، اما در غرب آن کویری تارودخانه تاریم گستردہ بود. در اینجا در نزدیکی آق‌سوی فعلی و هم در طول بستر رودخانه، آبادی‌ها برقرار بود. از این موضع هرگاه راه غرب را ادامه می‌دادیم از پس بیابانی به واحه بزرگ کاشغر می‌رسیدیم که آب کوهستان کولون<sup>(۴)</sup> آن را سیراب می‌کرد. راهی که از کاشغر به جانب جنوب و شرق می‌رفت به واحه یارکند می‌رسید و سپس به واحه بزرگ ختن که در حواشی بیابانی آن اشیاء عتیق فراوان پیدا شده است. این عتیقه‌ها در دل شن نرمی که همانند اقلیم مصر از باران نصیب اندکی داشته، غالباً سالم مانده است.

در شرق ختن آبادی‌های بسیاری در طول جاده ابریشم وجود

1. Hami

2. Komul

3. Bai

4. Kulun

داشت، اما پس از آن بیابان برهوتی بود که قافله‌های تشنه کام عازم دونهوانگ را به جان می‌آورد. در سمت جنوب و شرق، فلات تبت قرار دارد که در هر حال از حوزهٔ توجه ما خارج است.

علت منظور کردن واحدهای سینکیانگ حاليه در مباحث تحقیق حاضر، جز این نیست که واحدهای مذکور در زمان باستان، پیوند بسیار نزدیکی با بخش غربی آسیای مرکزی داشتند؛ پیوندی که در زمینه‌های فرهنگی و قومی و دینی و زبانی برقرار بود. کاشغر از جلگهٔ فرغانه فاصله‌ای نداشت و گذرگاهی پست، رفت و آمد را آسان می‌کرد. در عوض، از طریق حوضهٔ تاریم یا از کوره راه‌های هیمالیا یا گردنه‌های پامیر و قراقوروم راه بس سهمگین و هولناک بود. لیکن هم سوداگران و هم زائران بودایی با کشیدن رنج بسیار، این راه‌ها را در می‌نوردیدند و ما این را از کتبه‌هایی که ایشان از خود بر جای نهاده‌اند، می‌دانیم. دشت‌های پهناور هند با داشتن ادویه و دیگر گنج‌ها در چشم بازرگانان شمال بسی وسوسه‌انگیز و فریبنده می‌نمود. همین حکم را ادویه و پشم و دیگر نفایس برای بازرگانان جنوبی داشت که عزم شمال و سپس شرق داشتند. از مبلغان بودایی نیز باید یاد کرد که ابتدا از هند به آسیای مرکزی می‌رفتند، اما بعدها این راه معکوس شد و مؤمنان آسیای مرکزی و چین عزم زیارت زادگاه بودا می‌کردند. راه صعب‌العبور از درهٔ سند به تنگه‌های مرتفع آسیای مرکزی، فقط تابستان‌ها قابل عبور بود و فقط حمل اجناس گرانبها با کاروان‌های بزرگ و مجهز بود که چنین سفری را توجیه می‌کرد. با این همه، تک واحدهای سینکیانگ با سرزمین‌های غربی این

تفاوت را هم داشت که اقلیم شرق، خشک‌تر بود و تنها آب روان کوهستان دوام و بقای زندگی مسکونی را ضامن می‌شد. فاصله بین واحه‌ها بزرگ‌بیابان بود و بس، حال آن که در غرب، واحه‌ها را موانع گذرپذیرتری جدا می‌کرد، بنابراین ارتباطشان آسان‌تر از واحه‌های سینکیانگ بود. واحه‌های کوچا و آق‌سو و کاشغر و جز آن برای گذران و تهیه خوراک، بیشتر به مزارع کوهپایه‌های پیرامونی متکی بودند و شاید از این جهت خودکفایت از واحه‌های غربی آسیای مرکزی بودند. در هر حال، در گذشته‌ها نظایر بخارا و سمرقند و چاچ و فرغانه نسبت به واحه‌های منفرد شرقی بیشتر باهم ارتباط داشتند. با وجود این، فرهنگ هردو منطقه همسان و اقوام آنها با یکدیگر خویشاوند بودند.

مختصراً از جغرافیای آسیای مرکزی بیان شد تا دورنمایی از سرزمین و موانعی که بر سر راه بازرگانان و مهاجرت اقوام بود، به دست داده شود. به رغم این موانع طبیعی و وجود راه‌های زیاد، هم سوداگران و هم عشایر جسورانه از کوه و بیابان می‌گذشتند. تاریخ این پاره از کره زمین را در دو کلمه می‌توان خلاصه کرد: بازرگانی و آب.

یادداشت‌ها:

از جمله اطلس‌های سودمند جمهوری‌های آسیای مرکزی، دو اطلس زیر است:

*Atlas Uzbeckskoi Sovetskoi Sotsialisticheskoi Respublikii, Tashkent - Moscow, 1963.*

*Atlas Tadzhik SSR, Moscow, 1968.*

کتاب‌های سودمند عائد بر جمهوری‌های آسیای مرکزی شوروی سابق را در سلسله انتشارات *Sovetskii Soyuz* می‌توان یافت. برحی از این مجموعه‌ها تلخیص و به زبان انگلیسی ترجمه شده است. برای منابع دیگر رجوع شود به کتاب من :

*The History of Ancient Iran, Münich, Beck Verlag, 1983, 5-6.*

برای یافتن منابع دیگر در باب جغرافیای این منطقه پهناور، بنگرید به فهرست مأخذ در:

D. Sinor, ed. *The Cambridge History of Early Inner Asia*, Cambridge, 1990, 430.

## تطبیق اعلام تاریخی جغرافیا با موضع کنونی

از آنجا که محل شهرها در درازنای تاریخ، دستخوش دگرگونی بوده است، آنچه در ذیل خواهد آمد فقط جنبهٔ تقریبی دارد و مراد اصلی ما تعیین ناحیه‌ای است که هر شهر در آن واقع بوده است. در عهد باستان، نامی برای کل آسیای مرکزی وجود نداشت، لیکن تازیان سرزمین واقع در جنوب آب جیحون (آمودریای امروز) را خراسان و شمال آن را مواراء النهر، «آن سوی رودخانه»، می‌خواندند. باکتریا (Baktrish) فارسی باستان و «بلخ» عصر میانه سرزمین جناحین جیحون بود که امروز صفحات شمالی افغانستان و جنوب ازبکستان و دامنه‌های جنوبی رشتهٔ حصار را در تاجیکستان می‌پوشاند. با آنکه در آثار بطلمیوس و استрабو و سایر جغرافیانویسان باستان، شماری از اعلام جغرافیایی آسیای مرکزی آمده، بازشناخت مکان‌های مذکور تنها با مراجعه به منابع اسلامی امکان پذیراست. نام‌ها اگر چه تغییر کرده، اما به ثبات حدود و تقسیمات جغرافیایی می‌توان حکم کرد؛ نهایت این که مرزهای سیاسی دولت‌ها گاه چند ناحیهٔ جغرافیایی را در بر می‌گرفت. تقسیمات تقریبی زیر را در رساله‌های عربی راجع به جغرافیا می‌توان یافت که گواهی است بر وجود تعداد زیادی دولت که هر کدام در درهٔ کوهستانی منفرد حکومت می‌کردند.

نام فعلی	نام باستانی
بدخشان	طخارستان
ترمذ	ترمذ
دره سرخان دریا	چغانیان
بخش غربی دره حصار در سواحل شیرکنٹ دریا	اخرون [Akharun]
ناحیه دوشنبه	شومان
جلگه سفلای کافرنها	قبادیان
کافرقلعه در نزدیکی قرغان‌تپه در وادی وَخش	هلاورد [Khalaverd]
آب گرم یا قراتگین	رشت
مرکزش در واسع، در نزدیکی کولاب	خُتلان
قربان شهید	هُلُبُك [Khulbuk]
در نزدیکی قرغان‌تپه	وَخش

سغد باستان یا بخشی از ازبکستان امروز که در شمال رشته جبال حصار واقع است، از ولایات زیر عبارت بود.

نام کنونی	نام باستانی
قرشی	نخشب یا نسف
شهر سبز	کِش
احتمالاً اورگوت	مايْمُرغ
پنجگنده، پنجی گشت	پنج
سمرقند	مرکند یا افراسیاب
بخارا	بخارا
همانند امروز (در نزدیکی جیحون در واحه بخارا)	پیکند یا فَرَبر
تاشکند	چاچ یا شاش
کرانه چپ رود شهرستان در نزدیکی اوراتپه	بنجکت
فیض آباد	باشگرد
اوراتپه و شرق آن و خجند	استروشنه یا أُسروشنه
ناحیه‌ای در شرق چاچ	ایلک
در شمال چاچ	اسفیجان
در ناحیه کنونی چمکند	فاراب یا أُترار
شرق جمبیل	(Talas) شهر طراز
در جلگه چو	بلاساغون
بر کرانه چو	سویاب

شهرهای اشتخان (اشتیقان) و کُشانیه در جلگه سرسبز غرب سمرقند و شمال زرفشان واقع بود که اکنون به میان قلعه موسوم است. در میانه سیحون نخستین پایتخت ناحیه چاچ قرار داشت که کنکه (Kanka) و بعداً خراجکت [؟] خوانده می‌شد. شایان ذکر است که نام‌های بنجکت یا بُنکت به چند شهر اطلاق می‌شد، از آن جمله تاشکند کنونی گاه بُنکت خوانده می‌شد.

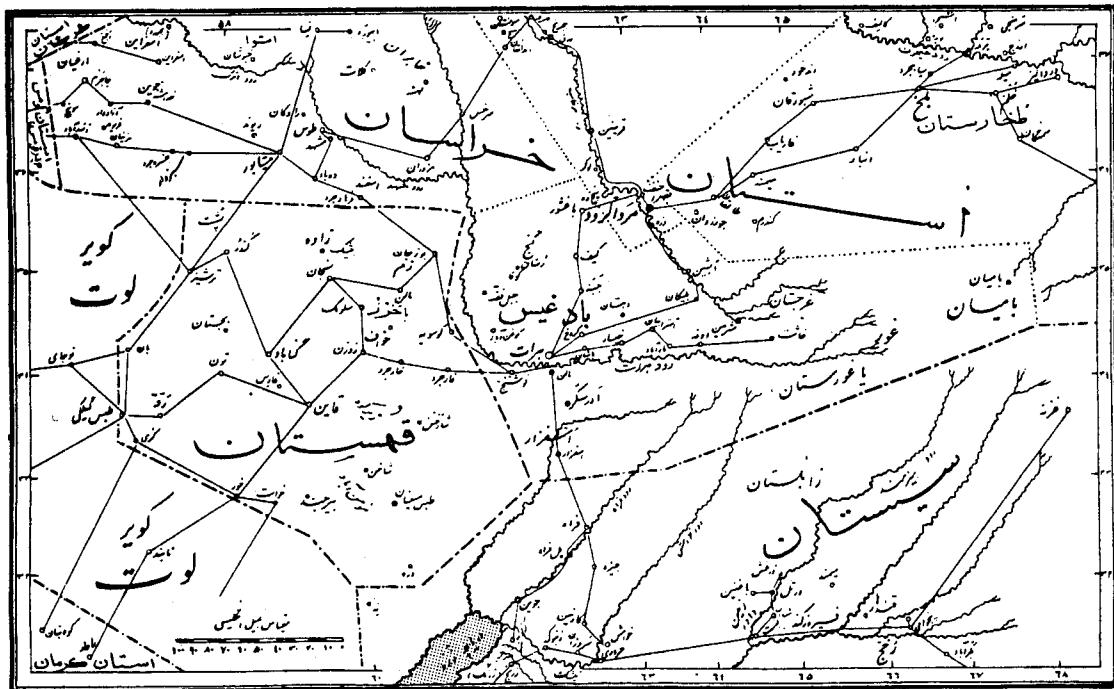
بخش شرقی دره فرغانه چندین شهر داشت، از جمله شهرهای زیر.

نام باستانی	نام کنونی
اوژکند	نزدیکی جلال‌آباد [فروزنده]
آخسیکث	شوروی و بیشکک فعلی [در قرقیزستان]
کاسان	مغرب نمنگان
قبا	روستایی برکنار نهری در شمال نمنگان
اندجان	در مغرب اوش
اوش	اندجان

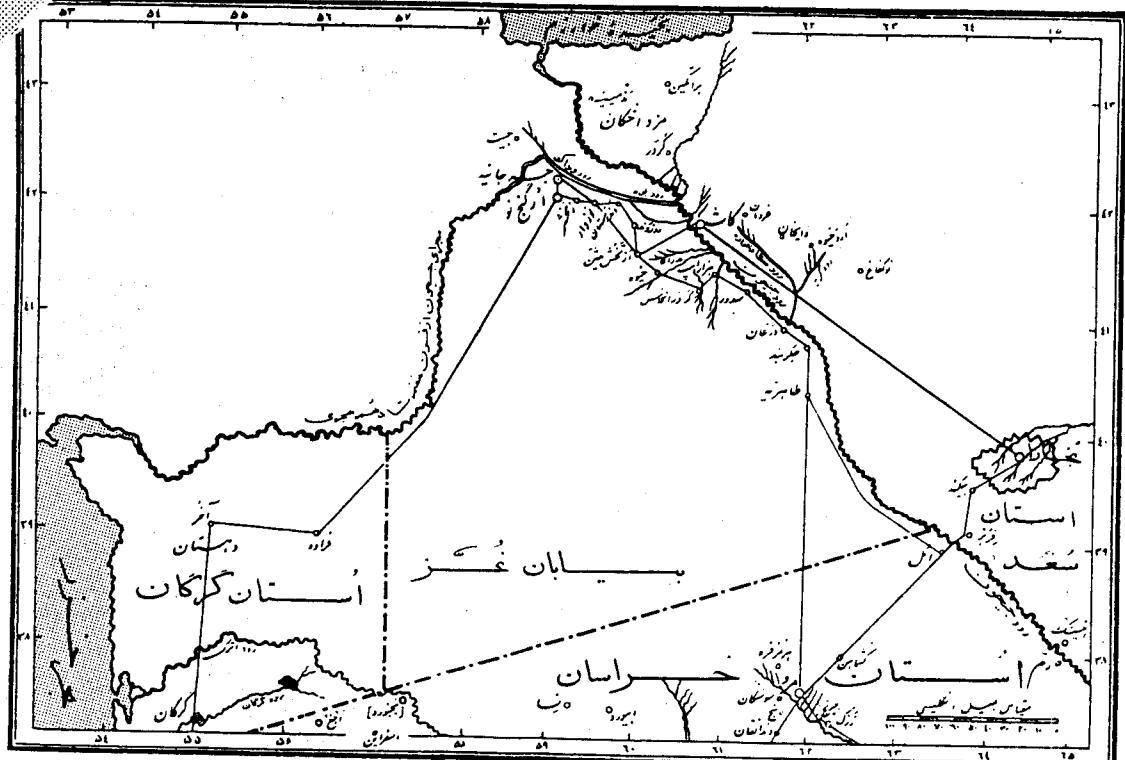
خوارزم یا قراقالپاقستان فعلی در دو جانب جیحون سفلی و در محل ریزش آن به دریاچه آرال واقع بود. پایتخت قدیم خوارزم کاث نام داشت و در بر راست جیحون بود و گرگانج و هزارسپ در غرب

رودخانه جای داشتند.

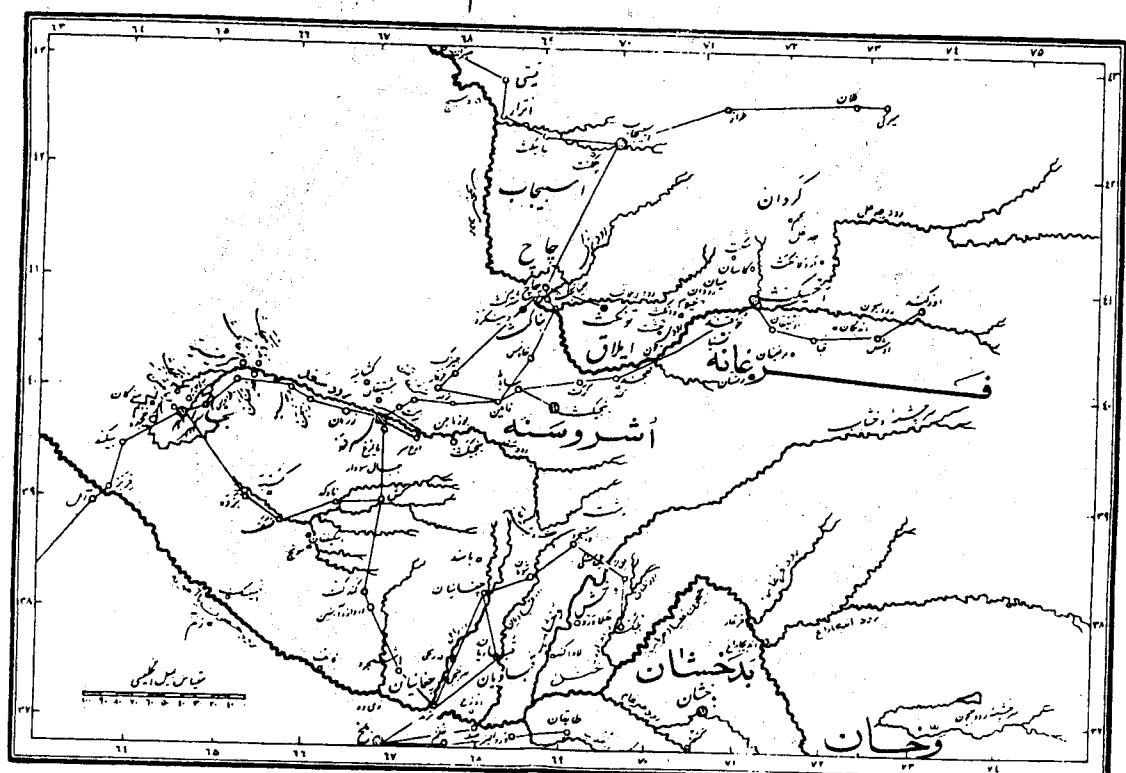
برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: گای لسترنج، جغرافیای تاریخی، سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷، مینورسکی، حدودالعالم، لندن، ۱۹۳۷.



استان قهستان و مراسان و قشتی زیستان



استان خوارزم



استان چون استان سیون